

[تنبیه چهارم 1](#_Toc89857194)

[عموم یا اطلاق داشتن جزاء و خروج عام مجموعی بودن جزا از بحث 1](#_Toc89857195)

[وجود قرینه بر عموم سلب و سلب عموم در بعضی از موارد 2](#_Toc89857196)

[محل بحث از لحاظ ثبوتی 2](#_Toc89857197)

[محل بحث از جهت اثباتی 2](#_Toc89857198)

[تفصیل مرحوم نائینی 3](#_Toc89857199)

[اشکال استاد به مرحوم نائینی 3](#_Toc89857200)

[مختار استاد 4](#_Toc89857201)

[مختار مرحوم صدر و نقد آن 4](#_Toc89857202)

[مطلق بودن جزاء 5](#_Toc89857203)

[مختار مرحوم صدر 5](#_Toc89857204)

[اشکال استاد به مرحوم صدر 5](#_Toc89857205)

# تنبیه چهارم

بحث در این بود اگر جزا در جمله شرطیه عام باشد و بر شرطی معلق شد مفهوم این جمله شرطیه مثل منطوق کلیت دارد یا اینکه مفهوم تابع منطوق از این جهت نیست؟ منطوق ممکن است کلیت داشته باشد؛ ولی مفهوم قضیه مهمله و در حکم جزئیه باشد.

## عموم یا اطلاق داشتن جزاء و خروج عام مجموعی بودن جزا از بحث

بحث ممکن است در جایی باشد که جزاء عام باشد و ممکن است در جایی باشد مطلق باشد. در عام پر واضح است که اگر مجموعی باشد از محل بحث خارج است. در این عام یک حکم بیشتر نیست وقتی که شرط منتفی شد همان یک حکم منتفی می­شود و کلیت و جزئیت معنا ندارد. مثلا اگر فرزندت شفا پیدا کرد به دوازده سید اکرام کن. در این جا یک تکلیف بیشتر نیست. اگر شفا پیدا نکرد، این حکم منتفی می­شود. اکرام دوازه سید وجوب ندارد.

بحث در عام استغراقی و بدلی است. در عام استغراقی و بدلی اگر شرط منتفی شد جمیع مصادیق منتفی می­شود به نحو استغراق و بدل و یا این که مجموع آنها منتفی می­شود؟ اگر مولا گفت ان جائک زید فاکرم جمیع العلما، اگر زید نیامد وجوب اکرام جمیع به معنای تک تک علما منتفی می­شود یا این که وجوب اکرام نسبت به جمیع منتفی می­شود و ممکن است بعضی از علما شاید هنوز اکرامشان واجب باشد. از این جهت مهمل است همه وجوب اکرام ندارند یا این که ممکن است بعضی وجوب اکرام داشته باشند اما این که همه وجوب اکرام داشته باشند منتفی است.

آیا تعلیق عموم بر شرط نتیجه آن انتفای جمیع مصادیق است که اسم آن عموم سلب است، سلب عمومیت دارد یا این که سلب عموم است یعنی عموم منتفی می­شود نه این که همه افراد منتفی بشود. در فقه هم ثمره دارد و یک مورد را مرحوم نائینی متعرض شده است.

## وجود قرینه بر عموم سلب و سلب عموم در بعضی از موارد

در این که بعضی موارد عموم سلب و بعضی از موارد سلب عموم است بحثی نیست. فاذا انسلخ الاشهر الحرم فاقتلوا المشرکین، وقتی اشهر حرم تمام شد همه را بکشید، مفهوم آن این است که تا تمام نشده هیچ کدام را نکشید؛ ولی به مناسبت حکم و موضوع این مطلب به دست می­آید چون که شهر حرام هنوز هست نباید هیچ شخصی کشته شود. کما این که مثلا گفت ان غضب الامیر لا یکرم احدا، نکره در سیاق نفی است. مفهومش این نیست که وقتی ناراحت نشود همه را احترام می­گذارد. بلکه مراد این است که عموم منتفی است. در این جا هم قرینه داریم. یا مثلا گفت تا وقتی مریضی هر روز عسل بخور، مفهومش این نیست گه وقتی خوب شدی هیچ روزی عسل نخور. حالا اگر گفت وقتی مریض شدی یک قرص مسهل بخور مفهومش این است که وقتی خوب شدی اصلا نخور.

### محل بحث از لحاظ ثبوتی

بحث در استظهار اولیه است آیا ظاهر جمله شرطیه کذایی سلب عموم است یا عموم سلب است؟ مرحوم نائینی فرمود: ثبوتا دو قسم وجود دارد:

1. عموم معلق شده است. در این صورت عموم منتفی می­شود. اما این که بعضی واجب است یا نه، ساکت است.
2. همه وجوب اکرام ها را معلق بر مجیئ زید می­کند. یعنی معلق جمیع افراد حکم است. دراین صورت وقتی که شرط منتفی می­شود همه افراد منتفی می­شود.

این مطلب هم محل بحث نیست.

### محل بحث از جهت اثباتی

انما الکلام مقام اثبات است. در مقام اثبات ظاهر جمله شرطیه کدام است؟

#### تفصیل مرحوم نائینی

مرحوم نائینی تفصیل داده است.مفید عموم معنای اسمی باشد و یا این که مفید عموم معنای حرفی باشد. مثلا کل و جمیع از اسما است. نکره در سیاق نفی معنای اندکاکی و حرفی است. نکره خودش اسم است و نفی ممکن است اسم باشد ولی این هیئت حرفی است. لا تکرم احدا عموم از سیاق فهمیده می­شود.

ایشان فرموده است: اگر معلق معنای اسمی باشد کلام مجمل است و در تعلیق عموم و تعلیق عام ظهور ندارد. در هر دو استعمال شده است و قرائن باید به کمک ما بیاید ولی اگر عموم معنای حرفی شد باید معلق ما عام باشد نه عموم. معلق ما مدلول اسمی خطاب است، نه عمومش که معنای حرفی است. اگر مولا فرمود: الماء اذا بلغ قدر کرّ لم ینجسه شیئ، نکره در سیاق نفی است، هیچ چیزی نجس نمی­کند معلق بر اذا بلغ نشده است و معنای حرفی است. معنای حرفی قابل تعلیق نیست. ایشان در معنای حرفی یک مبنایی دارد و فرموده است نه قابل تقیید و نه تعلیق است چرا که اندکاکی است. اطلاق و تقیید باید یک معنای مستقلی باشند. معنای حرفی ملحوظ به استقلال نیست، تا این طواری مطرح بشوند، نه به خاطر این که جزئی باشند که مرحوم آخوند می­گفت بلکه ملحوظ غیر استقلالی است. بنا بر این، باید چیزی که معلق شده است همان احکامی باشد که مدلول کلام هستند. این احکام هم عام و همه احکام هستند. مثلا مولا گفت اگر فرزندت شفا پیدا کرد هیچ کسی را اهانت نکن. هیچ کسی معنای حرفی است و مغفول عنه است و تعلیق نشده؛ بلکه اهانت این و اهانت آن و..... تعلیق شده است؛ پس وقتی که شرط منتفی شد همه این اهانت ها منتفی می­شود.

##### اشکال استاد به مرحوم نائینی

به نظر ما فرمایش مرحوم نائینی بکلا طرفیه قابل مساعدت نیست. این که معنای عموم نسبی باشد فرمود محتمل است که معلق عام یا عموم باشد. هر دو قابل تعلیق هستند؛ پس مرجحی نداریم. به نظر ما ظاهر خطاب تعلیق عموم است. مثلا می­گوید: اگر فرزندت شفا پیدا کرد اکرم کل عالم، کل عمود کلام شده است. ظاهر این است که عمود کلام را معلق می­کند. وقتی که اسم انتخاب می­کند نکته دارد.

لذا این که مرحوم نائینی در جایی که عموم با معنای اسمی ادا شده است می­گوید هر دو محتمل است، صحیح نیست و محتمل بودن خلاف ظاهر است.

و اما نسبت به طرف دیگر ادعایش که فرمود اگر معنا حرفی شد قابل تعلیق نیست، صحیح نیست؛ چرا که معنای حرفی هم قابل تعلیق است. این که ایشان فرمود است: چیزی که معلق شده است باید لحاظ شود، درست است؛ اما این که ایشان فرموده است معنای حرفی اندکاکی است و ملحوظ نیست، اندکاکی هم درست است؛ ولی ملحوظ هست. غالبا معنای حرفی مقصود به استقلال است.

اصلا ما در ابرازهایمان غالبا معانی حرفی را منتقل می­کنیم. نمی­خواهیم خانه و زید را به ذهن طرف مقابل انتقال دهیم بلکه ظرفیت را می­خواهیم انتقال دهیم. این که تعبیر به غالبا می­کنم از باب احتیاط است. مثلا در زید عالم، می­خواهیم اتحاد زید و عالم را بیان کنیم. مثلا در زید مریض، می­خواهیم اتحاد را بیان کنیم. مثلا ظرفیت را در زید فی الدار مستقل لحاظ نکردیم ولی در ذهن به صورت مندک آوردیم. اندکاک مد نظر است. ملحوظ استقلالی به معنای عمود بودن کلام است.

در مثال اگر امروز تعطیل باشد زید در خانه است، ظرفیت تعلیق شده است. لذا فرمایش مرحوم نائینی که فرموده است معنای حرفی قابل تعلیق نیست پس همیشه در معنای حرفی عام معلق است نه عموم، اساس و نتیجه صحیح ندارد.

#### مختار استاد

نتیجه این می­شود که معنای حرفی مثل معنای اسمی است. همان طور که در معنای اسمی ظهور، تعلیق عموم بر شرط است همچنین معنای حرفی هم همین است. هر چند که عموم با معنای اسمی بیان نشده است، ولی مد نظر هست. اگر فرزندت شفا پیدا کرد فلا تهن حدا، تعلیق هیچ کس است. ظاهر استخدام ادات عموم چه معنای اسمی و چه حرفی این است که آن مهم است و مهم ها را تعلیق می­کنند. مرحوم خویی هم همین را می­گوید. ظاهر جمله شرطیه تعلیق عموم است نه عام.

#### مختار مرحوم صدر و نقد آن

مرحوم صدر ظاهرا قبول کرده است که در معنای حرفی احکام معلق هستند و عام معلق است چرا که جزاء انحلال پیدا می­کند. در عام استغراقی و بدلی، انحلال به وجود می­آید، پس همه احکام معلق هستند.

این مطلب صحیح نیست. هر چند که انحلال را قبول داریم اما این که همان احکام منحله معلق شده باشند، صحیح نیست و ملازمه ندارد. مرحوم خویی نکته خوبی بیان کرده است. درست است که انحلال هست مثلا الماء اذا بلغ الماء قدر لم ینجسه شیئ، منحل است یعنی لا ینجسه هذا و هذا و... ولی این که منحل است ملازمه ندارد با این که همه منحلات معلق هستند.

نکته ظریف این است: هر چند که منحل هست ولی تعلیق برای بیان است و منحل ها را که بیان نکرده است بلکه انشا را بیان کرده و انشا هم واحد است. چیزی که می­گوید باید در نظر بگیریم، نه چیزی که مراد است. هیچ چیزی آن را نجس نمی­کند چون به نحو عام انشا را بیان می­کند همین هم تعلیق شده است. هیچ کدام آنها منجس نیست و هیچ کس را اهانت نکن، هر چند که انحلالی است ولی چیزی که بیان شده است هیچ کس است و همین هم معلق شده است.

ظاهر کلام جمله شرطیه این است که عموم معلق شده است. موید: هر چند که در بعضی موارد استعمال در نفی عام شده است ولی غالبا در جمله شرطیه مفهوم نفی عموم است. سخت است یک مثال برای نفی عام پیدا کنیم. اگر امیر زره بپوشد از هیچ کس نمی­ترسد. اگر شفا پیدا کردی به همه علما احترام بگذار.

در فقه هم این گونه عمل می­شود. قدر متیقن هم از مفهوم در این جمله شرطیه کذایی همین است.

### مطلق بودن جزاء

اگر جزاء مطلق باشد. ان شوفی ولدک تصدق بمالک. اگر شفا پیدا نکرد تصدُّق به مال مطلقا منتفی است یا این که به طور مطلق وجوب تصدق نداری؟

#### مختار مرحوم صدر

به نظر من مرحوم صدر در مطلق مدعی شده است که منفی عام است. سلب عموم را قبول نکرده است. این مطلب را مراجعه بفرمایید.

در عام می­گوید همه را اکرام کن و همه را تعلیق کرده است نتیجه ان سلب عموم است ولی در مطلق تعلیق عموم نشده است و اصلا در کلام نیست بلکه چیزی که موجود است، اطلاق است که به مقدمات حکمت است. تعلیق به طبیعت مال شده است. اگر منتفی شد تصدق به طبیعت منتفی می­شود لازمه آن انتفای جمیع افراد است.

##### اشکال استاد به مرحوم صدر

ما این مطلب را نتوانستیم بفهمیم. فرق بین اطلاق و عموم مفهوم نمی­شود چرا که وقتی که منطوق را گفتید مطلق است معنایش هر مالی است. حالا حرفهای گذشته می­اید ایا تصدق بر هر مالی معلق شده است یا تصدق به این مال و به آن مال ... و انحلالی است؟ ظاهرش این است که بما هو مطلق و اطلاقش معلق شده است.

ظاهرش این است که عموم کلام شمولیت است و شمولیت معلق شده است. فرقی بین مطلق و عام نیست و هر دو یک معنا را به ذهن می­آورد ولی یکی با وضع و دیگری با مقدمات حکمت.

این نکته باقی مانده است که ممکن است بحث در مطلق اوضح باشد. ادامه بحث در جلسه آینده.